

جان شیفته و فردیتِ قوام یافته

جاذبه ها و دافعه های بازیگر / سخنوری به نام داریوش ارجمند

زمان انتشار : نیمه بهمن ماه ۱۳۸۸ / ویژه نامه جشنواره بیست و هشتم فجر چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

یک: بدیهی است که بازیگر بزرگی بوده و هست

میزان اهمیت شمایل وار داریوش ارجمند در عرصه بازیگری سینمای ما، بسیار بیش از آن چیزی است که مخاطب دارای حافظه تاریخی ضعیف، حالا به ذهن می آورد. از میان انبوه ویژگی ها و تجربه گری های او در این عرصه، از تفاوت بسیار مشخص و مشهود چند بازی شاخص اش در همان سال های اولیه حضور در سینما که به واقع لحن و جنس و حس بازی اش در ناخدا خورشید و پاییزان و کشتی آنجلیکا و پرده آخر هیچ ربط و شباهتی به هم نداشت و هر بار به تبع تفاوت نقش ها و لهجه ها و طبقه اجتماعی و فرهنگی شان، راه تازه ای می پیمود تا این نکته مهم که او در هر دو سر طیف شخصیت های «مقدس نما» و از سوی دیگر «دارای تقدس»، به این سینما الگو داده و بدعت گذاری کرده، هر یادآوری کوچکی می تواند برای اثبات جایگاهی که گفتم، بسنده باشد. فقط کافی است همین نکته اخیر را کمی بازکنم: وقتی از بازی مؤثر بازیگری در نقشی مرتبط با تاریخ صدر اسلام صحبت می شود، تقریباً فقط بازی او به دو نقش مالک اشتر نخعی (در مجموعه امام علی (ع)) و عبدالعظیم حسنی/شاه عبدالعظیم (در فیلم/مجموعه بسیار جذاب و متأسفانه کم دیده شده و قدرنیافته مسافر ری) این خصلت و کیفیت را به خود گرفته اند که دیگر با خواندن هر متن تاریخی و شنیدن هر روایتی، نام مالک و عبدالعظیم را با هیأت و هیبت و نگاه ارجمند به خاطر آوریم. اتفاقی که در سینمای تاریخی سطح بالای دنیا البته از پل اسکافیلد مردی برای تمام فصول تا اف.موری آبراهام آمدئوس، ده ها بار رخ داده و بعید یا محال می نماید که هر بیننده هر کدام از این فیلم ها بتواند مثلاً سِر توماس مور و آنتونیو سالیه ری را با ظاهر و صورت دیگری در ذهن تجسم کند. اما دست کم من یکی در آثار مشابه وطنی، با منها کردن بازیگران کارهای مرحوم حاتمی که در این قالب مشخص «تاریخی/مذهبی» نمی گنجید و منحصر به شخص شخیص سازنده اش بود، نمونه تاریخ ساز دیگری نمی شناسم. ولی خود این به تنهایی مهم نیست. مهم تر این است که اولاً ارجمند را در همین دو نقش با دو

نگاه یکسر متفاوت (باز تأکید می کنم که به تبع تفاوت دو نقش) به یاد می آوریم و میان برق غضب و کوشش برای کظم آن در نگاه مالک با مهر و شفقت جاری در نگاه عبدالعظیم به یکایک اقوام و اقلیم های گوناگون ایرانی، فاصله ای محسوس می بینیم؛ و ثانیاً همین ارجمند با این باورپذیری در خلق نقش دو قهرمان مقدس تاریخ اسلام، نقش شخصیت مقدس نمای حاج نقدی را هم در فصل درخشانی از سگ کشی بهرام بیضایی از خود به جا گذاشته که به تنهایی به شمایل قصه سازی در سینما و تلویزیون ما بدل شد و از دل آن موج تقلیدی بزرگی به راه افتاد که از نمونه های متوسطش فیلم دنیا و از موارد شاخص تر، مجموعه میوه ممنوعه قابل اشاره اند. و این هر دو طیف شخصیت های شمایل شده ضد هم را یک نفر جان بخشیده است.

دو: اما همه می دانیم که محبوبیت او همپای توان و یادگارهایش نیست

این بند یادداشت را فقط آنها که ارجمند را از نزدیک و شخصی می شناسند، می توانند تأیید کنند: او هنرمند خودرأی و خودمحوری است و با قدرت سخنوری و دامنه واژگان و دانسته های بسیار گسترده ای که دارد، تقریباً ناممکن است که در بحثی بر سر یکی از کارهایی که انجام داده، نتواند متقاعدتان کند که بهترین انتخاب ممکن بوده و بهترین نتیجه ممکن هم از کارش حاصل شده است. با او که هم صحبت می شوید، ممکن است استعداد بازیگران بزرگی از سینمای گذشته و اکنون ایران را، از پرویز فنی زاده و بهروز وثوقی تا بسیاری فعالان ممتاز و متمایز امروز که نام نمی برم، به کلی انکار کند یا دست کم رتبه ای را که در تاریخ این سینما یافته اند، نتیجه نوستالژی زدگی یا بزرگ نمایی ناقدان بشمارد. در عوض، از بازیگران بسیار مستعدی که هرگز بخت و قدر شایسته توانایی هاشان را نیافتند، مثل مرحوم احمد آقالو، تقدیری عمیق به عمل می آورد یا مثلاً بی سرسوزنی حسادت و حساسیت، شیفته کار و شوخی پردازی و بازی های مهران مدیری است. شخصاً معتقدم آن چه موجب می شود نزد سینمادوستان ایرانی به ویژه در طیف

جوانانی که همزمان پیگیر امور سیاسی و اتفاقات هنری و سینمایی اند، ارجمند محبوبیتی هم ارز مهارتش نداشته باشد، فقط این نیست که مدت ها با سیاست ها و برنامه های صدا و سیما همراه بوده. فقط این نیست که مثلاً در مراسم ساختگی چندساله نگاه رسمی و نهاد اصلی جاری کننده این نگاه یعنی تلویزیون برای اسطوره سازی از حسین رضازاده مشارکت کرده است. فقط این نیست که هر سال دست کم یکی دو سریال تلویزیونی بازی کرده که گاه مثل به سوی افتخار یا همین که از اوایل محرم امسال پخش شد و نامش را هم نمی دانم و نمی خواهم بدانم، حتی زیر متوسط بوده اند. موضوع اصلی تر آن رگه ها و جلوه هایی از خودنگری درونی است که موجود مودی و مرموزی به نام دوربین، حتی از ورای نقش ها و اجراهای مختلف، بیرونش می کشد و عیانش می کند و البته لحن و طنین و نگاه خود او در هر جلسه و گفت و گو یا مثلاً حین اجرای برنامه ای چون «طلوع ماه» به روشنی آشکارش می سازد و در روحیه فروتنی پسند ایرانی، دافعه ای پدید می آورد که مانع تداوم و توسعه آن محبوبیت اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد او - با اوج هایی در نگاه عموم همچون امام علی(ع) و آدم برفی - می شود. او از تبار و سیاق هنرمندانی است که نمایش تواضع نمی دهد که هیچ؛ حتی خودباوری هایش را با قامت راست و صدای پرطنین و بیان و کلام فاخر، به رخ هم می کشد. آنها که در تاریخ نمایش و بازی، به این نوع کبر آشکار شهره بودند، از اورسن ولز تا بیل موری، البته هرگز محبوبیت عام نداشته اند و این در نگاهی کلی، حاصل جنس شخصیت آنهاست و خود نیز جز این نمی خواهند. اما ... اما به بند بعدی مطلب برسیم تا بگوییم.

سه: اگر بدانید چه سینمادوست سرزنده و «به روز»ی است

... اما در نگاهی دقیق تر، نتیجه برخی کم دانی ها و ظاهر بینی های ما هم هست. مثلاً ما نمی توانیم بدانیم و از خلال مصاحبه ها و اشاره ها تشخیص بدهیم که ارجمند تا چه حد یک «عشق سینما»ی درجه یک و

همه جانبه است. چه قدر فیلم می بیند و تا چه میزان «به روز» است. چه نگاه و تحلیل های یگانه ای دارد و چندبرابر وقتی را که برای کار و اجرا می گذارد، به مطالعه و تفحص و تعمق در جاذبه های رنگارنگ سینما و همه جوانبش - از سریال های خارجی تا نقدها و نوشته ها - می گذراند. در سفر مشترکی به بوشهر برای سخنرانی درباره سینما و نقش های تاریخی، شب تا صبحی را به این گذراندیم که در دوران سیاه و رنج آور پیش از دی.وی.دی، لابه لای حرف ها گفتم هرگز نسخه ای از احمق مرا ببوس بیلی وایلدر وارد بازار نمایشات خانگی ایران نشده و او فیلم دوساعته استاد را با جزئیاتی باورنکردنی، در زمانی طولانی تر از سه ربع ساعت برایم بازگفت. تا به حال خلاصه داستانی شنیده اید که از ده یا نهایتاً بیست دقیقه بیشتر طول بکشد و به چهل و پنج دقیقه برسد؟ و آیا تجربه اش را داشته اید که وقتی بعدها فیلمی را بارها روی دی.وی.دی می بینید، به یاد بیاورید که کسی، سینمادوست شیفته و باذوق و قهاری، تمام - واقعاً تمام - ظرایف فیلم را برایتان در آن داستان که خود خواسته بودید، گفته است و حالا مو به مو در فیلم می یابیدشان؟ در وصف نوع بالا کشیدن شلوار جیک لاموتا (رابرت دنیرو) در فیلم گاو خشمگین مارتین اسکورسیزی که چه طور از روی رینگ بوکس تا توی باجه تلفن در دوره چاقی و شومنی تغییر می کند، او نکته هایی می دید و می گفت که من با آن همه متمرکز شدن بر روی این فیلم - در حد نگارش آن کتاب صد و چند صفحه ای «ظهور و سقوط رؤیای آمریکایی» در بیش از ده سال پیش - آنها را ندیده بودم. در تبیین و تشریح این که هنرمند بزرگ و ماندگار - فرقی نمی کند که شاعر است یا معمار یا فیلمساز یا بازیگر - باید چه داشته باشد تا بماند و اثرش بیش از عمرش دوام بیاورد و حتی بزرگ تر از زمان حیاتش شود، بسیاری عباراتی چند گفته اند و می گویند. از این که باید «درد»ی داشته باشد و «حرف»هایی برای گفتن؛ تا این که باید «زندگی کرده» و «دانسته» و «آموخته» و «اندوخته» و «سرشار» باشد؛ اما هرگز از آن چه ارجمند می گوید و همیشه با رعایت کپی رایت که بیماری شخصی ام در نقل قول هاست، در کلاس ها

و بحث های شفاهی گفته ام و باز می گویم، تعبیر گویاتری برایش نیافته ام: هنرمند بزرگ نمی شود و بزرگ نمی ماند، مگر آن که پیش از خلق شاهکارهایش «جان شیفته و فردیتِ قوام یافته» داشته باشد. حساسیت ارجمند نسبت به گذشته و هنر و تاریخ ایران به قدری است که مثلاً از تخریب تصویر شخصیت «سیاه» نمایش سنتی ایران در آن شخصیت معتاد و داغان آژانس شیشه ای (با بازی محمد حاتمی) به اندازه ای دلگیر و برآشفته است و آن قدر بحث و استدلال غیرقابل نفی مطرح می کند که گویی دارد از حیثیت خانواده اش دفاع می کند. یا مثلاً چنان مجله خوان و پیگیر و نقدشناس است که هنوز نوشته کامبیز کاهه درباره مردی برای تمام فصول یا مطلب سعید عقیقی درباره راشومون را به خاطر دارد. و چنان با شور و سرمستی و انرژی و اعتقاد کار می کند که بابت یک صفت «نسبتاً» موفق که زمانی در وصف مجموعه امام علی (ع) نوشته بودم یا بابت نقد نیمه منفی ام درباره فیلم ازدواج به سبک ایرانی چنان دماری از روزگرم درآورد که حتی صاحبان اصلی این آثار یعنی داود میرباقری و علی معلم، او را دعوت به آرامش می کردند! تردید ندارم که بازشناسی این تصویر پویا و پرشور و «به روز» از ارجمند برای اغلب تان دشوار است. ولی واقعیتی است که وجود دارد و من یکی به شدت علاقه مند آنم. تعجبی که حالا دارید و بارها در بازگویی همبن حرف ها به طور شفاهی، در نگاه و واکنش شنوندگان مقابلم تجربه اش کرده ام، مرا به یاد آن لحظه یکی از دوره های جشن دنیای تصویر می اندازد که محمدرضا شریفی نیا روی سن به شوخی گفت جایزه ها را جوری تقسیم کنید که پدیده های امروزی مثل DVD Player و سفر به پاریس و غیره به ما برسد و مثلاً سفر به عتبات به آقای ارجمند. و ارجمند از جایی که بعد از دریافت جایزه اش نشسته بود، گفت «من پاریسم را رفته ام»؛ و من مطمئن بودم میان چهارهزار حضار سالن، زیر صد نفرند کسانی که می دانند ارجمند اصلاً درس دانشگاهی اش را در همین حیطة درام، در پاریس خوانده است. زمان باید می گذشت تا تاریخ بر خلاف آن تصویری که ظواهر و سکناات نشان می داد، رقم بخورد.